

وداع باسله بیستم

□□ نوشته: آلن دوبنوا

□□ ترجمه: شهروز رستگار نامدار

منسجم برداختند؛ جهان بینی ای که بتواند آلترناتیوی در برابر کمونیسم و لیبرالیسم باشد و برای دفاع از هویت فرهنگی اقوام و ملل جهان راهی نو ارائه کند.

آنان با اعتقاد به این که مهم ترین مسائل عصر ما مسائل فرهنگی است و لذا مبارزه فرهنگی و اندیشه ای به مراتب بیش از مبارزات حزبی و سیاسی کارساز خواهد بود، چارچوب فعالیتها و مبارزات خود را و رای سیاست^۴ قرار دادند: نگرستن به جهان در پرتو آنچه دقیقاً و رای امور سیاسی می گذرد؛ یعنی نگاه کردن از زاویه اصول و ایده ها.

متفکران و دانشمندان گوناگونی بر بانیان این مکتب اثر گذاشته اند: ژاک مونو (Jacques Monod)^۵، ژرژ دومزیل (Georges Dumezil)^۶، لونی روژی (Louis Rougier)^۷، ژول مونرو (Jules Monnerot)^۸، آرنولد گهلن (Arnold Gehlen)^۹، ماکس شلر (Max Scheler)^{۱۰}، فردیناند تونیس (Ferdinand Tönnies)^{۱۱}، هانری دومونترلان (Henri de Montherlant)^{۱۲}، میرثه الیاده (Mircea Eliade)^{۱۳}، برتراند راسل (Bertrand Russel)^{۱۴}، ارنست یونگر (Ernest Jünger)^{۱۵}، اوگواسپیریتو (Ugo Spirito)^{۱۶}، نیچه (Nietzsch)^{۱۷}، هایدگر (Heideger)^{۱۸}، کارل اشمیت (Carl Schmit)^{۱۹}، اسوالد اشپنگلر (Oswald Spengler)^{۲۰}، ژوزه پترزولینی (Giuseppe Prezzolini)^{۲۱}، استفان لوباسکو (Stephane Lupasco)^{۲۲}، دی. اچ. لورنس (D. H. Lawrence)^{۲۳}، مارینتی (Marinetti)^{۲۴}، پرودن (Proudhon)^{۲۵}، بارس (Barrés)^{۲۶}، کنراد لورنز (Konrad Lorenz)^{۲۷}، هانس یورگن (Hans Jürgen)^{۲۸}، ماکس وبر (Max Weber)^{۲۹} و پارتو.^{۳۰}

مهمترین مضامین و مسائلی که طی بیست و هفت سال گذشته آلن دوبنوا در نوشته های خود به آن پرداخته، و محورهای اساسی فعالیت گروه یاد شده، فهرست وار بر این نشان است:

نقد لیبرالیسم و تجزیه و تحلیل روشمندان ایدئولوژی لیبرالی؛ نقد بورژوازی و روحیه بورژوازی؛ نقد همه جانبه و روشمندان مکتب اصالت فایده (سودگرانی) و جامعه سوداگر؛ نقد اقتصادگرانی و «حاکمیت کمیّت»؛ نقد دیکتاتوری پول و توتالیتراریسم اقتصادی؛ نقد تکنوکراسی (دسپوتیسم تکنوکراتیک)؛ محکومیت اقتصاد سرمایه داری و اقتصاد سوسیالیستی و دفاع از «اقتصاد ارگانیک»؛ نقد مارکسیسم و کمونیسم؛ نقد سیاستهای ایالات متحده و آمریکازدگی جهان و محکومیت «مدل آمریکایی»؛ نقد ایدئولوژی حقوق بشر (اثبات اولویت حق ملتها بر حقوق بشر)؛ دفاع از حق متفاوت بودن؛ دفاع از هویت فرهنگی اقوام و ملل جهان در برابر نظام تکنیک سالار غربی آمریکا مدار؛ دفاع از وحدت اروپا به تعبیر ژنرال دوگل (اروپا از اقیانوس اطلس تا اورال)؛ دفاع در اروپا و جهان سوم از تمامی فرهنگ های ریشه دار در برابر تهدید «یکسان سازی» جهان که از جانب تمدن غربی و در رأس آن آمریکا متوجه آنها شده است؛ دفاع از نبرد مشترک اروپا و جهان سوم

کوتاه سخنی در معرفی آلن دوبنوا و جهان بینی او: چند سال پیش که «تصادف و ضرورت» دست به دست هم داد و صفحات ماهنامه ارزشمند اطلاعات سیاسی - اقتصادی را برنویسنده این سطور گشود، آلن دوبنوا و مکتب فکری تازه ای که وی برجسته ترین متفکر و نظریه پرداز آن است، برای نخستین بار در ایران معرفی شد و بیش از آن چه انتظار می رفت با پذیرش خوانندگان ارجمند روبرو گردید. این، هم مایه دلگرمی و هم بار سنگینی بود بر دوش من.

از سالها پیش، یعنی از سال ۱۹۷۶ که در پاریس به سر می بردم، در رهگذر کتدوکاوهای اندیشه ای و پژوهشهایم، با آلن دوبنوا و اندیشه هایش آشنا شدم و از همان گاه به ضرورت شناساندن وی به جامعه ایران پی بردم. ولی این کار میسر نشد، تا سال ۱۳۷۰ در تهران و به پایمردی ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی.

پس از انتشار سومین مقاله^۱ که در آن، نظریه بحث انگیز فرانسیس فوکویاما با عنوان «پایان تاریخ» برای نخستین بار در مطبوعات ایران مطرح گردید و به نقد کشیده شد - به این نکته پی بردم که جهان بینی آلن دوبنوا طیف گسترده ای را در جامعه ما در برمی گیرد و در این زمره اند برخی از استادان دانشگاه که مرا به ادامه دادن راه دلگرم کرده و خواستار آن گشته اند که این پژوهشگر و نویسنده آزاداندیش فرانسوی را بیش از پیش بشناسانم. دشواری کار از آن روست که افکار وی را نمی توان در قالب های رایج و ایدئولوژیهای شناخته شده چپی و راستی گنجانند.

آلن دوبنوا مدیر نشریه تنوریک (Nouvelle Ecole) (مکتب نوین)^۲ و فصلنامه Krisis است و نیز سرمقاله نویس نشریه Éléments. مجموعه سرمقاله های نشریه Éléments (بالغ بر ۶۶ سرمقاله از سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۹۴) چندی پیش در پاریس منتشر شد^۳ و نویسنده نسخه ای از آن را برایم فرستاد. مطالعه این کتاب مرا برانگیخت تا سطور، هر چند نارسا و درهم و برهم و در حد گنجایش یک پیشگفتار، از خامه به نامه آورم؛ با این امید که در آینده ای نه چندان دور، متنی که قول داده است در تشریح کامل نگرشهای خود و همفکرانش تهیه و ارسال کند، به دستم برسد.

جنبش فرهنگی و مکتب فکری جدیدی که با نام آلن دوبنوا پیوستگی دارد، از ۲۷ سال پیش پایه ریزی شده و در چارچوب مجموعه ای غیررسمی از انجمن های فرهنگی، گروه های مطالعاتی، کانونهای تحقیقاتی، نشریه های تنوریک و مجله هایی که فعالیت صرفاً فرهنگی دارند، رشد کرده است. در سال ۱۹۶۸، گروهی از دانشگاهیان، روزنامه نگاران و پژوهشگران جوان تصمیم گرفتند بر ایده هایی - اعم از چپی یا راستی - که تا آن گاه در مغزشان فرو کرده بودند خط فراموشی بکشند و جهان بینی تازه ای بیافرینند. این اقدام بی سروصدا انجام شد و پشتوانه آن پژوهش، اراده، سرسختی و مبارزه فرهنگی بود. آنان با مطالعه بنیادی و انتقادی حوزه های گوناگون فرهنگ بشری و با اخذ عناصری از نظامهای فکری بسیار متفاوت، با ذهنی باز به تبیین تدریجی و غیر جزمی نوعی جهان بینی

در گذشته در برابر ابرقدرتها، و امروزه در برابر آمریکا، و اعتقاد به نوعی جهان سوم گرانی غیر مارکسیستی؛ بیداری جهان اسلام نه به منزله یک تهدید بلکه به منزله یک امید؛ محکومیت یونیورسالیسم (جهان گرانی، عام نگری، کل گرانی)؛ محکومیت همه اشکال افراطی گری و توتالیتریسم؛ اعتقاد به وحدت عمیق جهانی که در آن «اتحاد بدون درهم آمیختگی» حاکم باشد؛ بررسی تقابل کل گرانی^{۳۱} و فرد گرانی؛ اعاده حیثیت دموکراسی «ارگانیک» و نوسازی این مفهوم؛ اعاده حیثیت مفهوم «اجتماع»^{۳۲} و «خیر عمومی» و نوسازی این مفاهیم؛ تجزیه و تحلیل مبانی پیوندهای اجتماعی؛ تقدم فرهنگ بر طبیعت و تاریخ بر زیست شناسی در ارتباط با انسان؛ اولویت امر فرهنگی بر امور سیاسی و اقتصادی و لذا اعتقاد به لزوم دستیابی به قدرت فرهنگی بیش و پیش از قدرت سیاسی؛ دفاع از اکولوژی به منزله نهضتی سیاسی و اجتماعی، و رای مفاهیم راست و چپ که در تقابل با جامعه سوداگراست؛ نقد مفاهیم چپ - راست؛^{۳۳} نقد بنیادی مفاهیم «توسعه یافتگی» و «توسعه نیافتگی».

از جمله مهمترین کارهای این مکتب فکری نو، نقد بنیادی و ریشه ای لیبرالیسم و مبانی جامعه سوداگراست. این حرکت از همان اوان پیدایش مکتب آغاز شده و از سال ۷۵-۱۹۷۴ به طرز روشمندانه ای گسترش یافته است. نقد ایدئولوژی لیبرالی، چه از دیدگاه تاریخی و چه از دیدگاه فکری، که در همه زمینه ها صورت گرفت، این امکان را به وجود آورد که نه تنها اسطوره های لیبرالی (اسطوره هائی که در واقع مدرنیته بر پایه آنها بنا گشته است) شناخته شود، بلکه شناخت و تجزیه و تحلیل و نقادی مضامینی را ممکن ساخت که در دامان لیبرالیسم شکل گرفته است مانند: فرد گرانی؛ داروینیسم اجتماعی؛ الگوی رقابتی صرفاً اقتصادی («گزینش» بهترین عامل در بازار)؛ ایدئولوژی کار که به طرز اجتناب ناپذیری به تصور برداشتی تولید گرایی از زندگی ارتباط می یابد؛^{۳۴} اصول متعارف مربوط به نفع و فایده، در تقابل با نظام سنتی از خود مایه گذاشتن و داد و دهش؛ ستایش علوم و فنون که ناشی از تقدسی است که بورژوازی برای «تولید و مصرف هر چه بیشتر» قائل است.^{۳۵}

یکی از نتایج تجزیه و تحلیل بنیادی لیبرالیسم این بوده است که اسطوره های لیبرالی را در ایدئولوژی هائی نیز که معمولاً در تقابل با لیبرالیسم قرار می گیرد (چون ناسیونالیسم) می توان مشاهده کرد. ناگفته نماند که پس از ورشکستگی مارکسیسم و فروپاشی کمونیسم، جهان بینی آلن دوبرنوآ و همفکران او تنها جهان بینی جدی ضد لیبرالی موجود در فرانسه است. آلن دوبرنوآ تنها انتقاد کردن را کافی نمی داند و به انتقادی که توسط موضوعش شرطی شده باشد، اعتقاد ندارد: «می توان گفت ضد لیبرال، ضد فاشیست، ضد کمونیست، ضد مسیحیت و ضد... بودن، ولی فقط همین بودن، خود به نوعی یعنی لیبرال، فاشیست، کمونیست یا مسیحی بودن. لذا می توان گفت که هر ضدی در همان موضوع مورد انزجار خود مشارکت دارد. انتقاد هر اندازه لازم و حتی اجتناب ناپذیر باشد، نمی تواند به خودی خود هدف و مقصودی به شمار آید، بلکه باید روزه ای باشد به جهانی دیگر».^{۳۶}

و اینک سخنی درباره آخرین سرمقاله آلن دوبرنوآ در نشریه Éléments که برگردان آن را در زیر خواهید خواند. این سرمقاله ارزیابی کوتاهی است از سده بیستم و دورنگری ای در مورد سده بیست و یکم و آغاز هزاره سوم. از نظر نویسنده، سده بیستم در ۱۹۱۴ آغاز شده و در ۱۹۸۹ با سقوط دیوار برلن به سرآمده است. او درباره سده گذشته می گوید «به نظر من در سه واژه خلاصه می شود: شور و شوق، فریب خوردگی و دلسردی، دروغ و... سده بیستم در ناشادی

و دل مردگی، فرسودگی و در ماندگی، بحران و شک و دودلی همگانی شده به پایان رسید... و اما درباره عصری که در حال پیدایش است، فقط می توان خطوط اصلی و طرح کلی آن را حدس زد».^{۳۷}

آلن دوبرنوآ مخاطبانش را به دقت و توجه نسبت به علائم و نشانه ها فرا می خواند، همان گونه که خودش همواره چنین کرده است. پیش بینی های او در گذشته، پیرامون مسائل مهم جهانی، عمدتاً درست بوده است. آلن دوبرنوآ سده بیست و یکم را دوران قدرت یابی چند کشور، از جمله ایران، می داند.

ملت ایران که از برجسته ترین پایه گذاران فرهنگ و تمدن بشری است، در سنگلاخ تاریخ با بلاها و مصیبت های فراوان روبرو شده، ولی ترازنامه تاریخی این ملت بسی درخشان و امیدوار کننده است. تاریخ نشان داده است که ملت ها آن گاه راه نابودی در پیش می گیرند که در زمینه فرهنگی به تباهی و پستی و کژروی گرائیده باشند؛ به سخن دیگر، آن گاه که ارزش های راستین و بایستگی های فرهنگی در جای شایسته خود نهاده نشده و ملت اصول بنیادین و سازنده اش را از دست داده باشد.

سده بیست و یکم، که به اعتقاد آلن دوبرنوآ هم اکنون در آن بسر می بریم، سده اولویت فرهنگ بر امور سیاسی و اقتصادی خواهد بود و ملت ایران به پشتوانه فرهنگ ریشه دار و پر بار خویش در سرنوشت امروز و فردای جهان نقشی تعیین کننده خواهد داشت چرا که «سرنوشت جهان، نه در پیکار میان نیروهای راستگرا و چپگرا، لیبرالیسم و سوسیالیسم، بلکه در رویارویی نیروهای هویت گرا (دینی، ملی، قومی) و نظام تکنیک سالار غربی آمریکا مدار رقم زده خواهد شد».^{۳۸}

در صورت موافقت مدیر محترم ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، که اگر روشن بینی و همدلی و پشتیبانی ایشان نبود جامعه ایران هنوز با آلن دوبرنوآ آشنا نشده بود، پیشنهاد می کنم دورنگری این متفکر فرانسوی درباره آینده ایران به اقتراح گذاشته شود و از صاحب نظران و اندیشمندان و استادان دانشگاهها دعوت به عمل آید که نظرات محققانه و علمی خود را در این زمینه ابراز کنند. قصدم این است از خود آلن دوبرنوآ نیز بخواهم مبانی پیشین نگری اش را در مورد قدرت یابی ایران در سده بیست و یکم طی مقاله ای مستدل روشن سازد.

سده بیستم پایان یافته است. این سده در ۱۹۱۴ با جنگ جهانی اول آغاز شد و در ۱۹۸۹ با سقوط دیوار برلن به پایان رسید. درباره این دوران کوتاه چه می توان گفت؟ می توان گفت که سده بیستم، سده شور و شوق ها و آرزوهای بر باد رفته بوده است. در هیچ سده ای از تاریخ این همه نیرو و انرژی بسیج نشده بود. هیچگاه تا این اندازه هیجان و حرارت سیاسی، این قدر اعتقاد به اقدام و عمل برای سروسامان بخشیدن به امور جهان و نیز این همه تعصب و رزوی در خدمت این همه امیدهای واهی و فریبنده و اراده های استوار برای آفریدن جهانی نو دیده نشده بود. سلام های فاشیستی و مشت های برافراشته، نخستین بخش این سده را ساختند؛ دوره شور و شوق ها، هیجان ها و شعله ور شدن احساسات. و همه این ها چیزی در بر نداشت مگر شکست، ناکامی، ویرانی و اردوگاههای هیتلری و استالینی. چیزهائی یکسره این جهانی را به جای خدا نشانندند؛ مفاهیمی که انسانها در راهش جان باختند: حزب، طبقه، نژاد... اما مفاهیم یکسره این جهانی، متضمن تناقض است. همه چیزهائی که انسانها جایگزین خدا کرده بودند فروریخت.

در دومین بخش این سده، نفع طلبی ها جایگزین شورها و عشق ها

اقدام و همکاری دموکراسی‌های لیبرال و استالینیسیم از پای درآمدند. نظام کمونیستی نیز از درون فروپاشید. روز از نو، روزی از نو: بورژوازی لیبرالی همچنان پابرجاست، و انسانها بیش از همیشه از خود بیگانه‌اند.

آنچه از حرکت می‌ایستد، چرخه مدرنیته است. و بحران مدرنیته در وهله نخست، بحران مبانی آن است: اعتقاد به پیشرفت؛ اطمینان به این که اقتصاد در حکم سرنوشت آدمی است؛ این باور که انسان با زیرپا گذاردن وابستگی‌ها و تعلقات اجتماعی‌اش نیک‌بخت‌تر و برتر خواهد بود. آینده مایه هراس است، اقتصاد به صورت قدرتی جبار درآمده، و انسان «آزاد شده» از پیوندها، خود را در جهانی عاری از معنا و مفهوم، تنها، ناتوان، آسیب‌پذیر و بدون نقطه اتکاء و ناامید می‌یابد. ایدئولوژی مدرن بر سه رکن استوار بود: دموکراسی لیبرالی، بازار کاپیتالیستی و دولت ملی. اینها نیز دچار بحران گشته‌اند. گسترش بازار کاپیتالیستی در سطح جهان ناهمخوانی‌ها و اختلاف‌هایی را دامن زده که رو به فزونی است و هم‌زمان با آن، در خود کشورهای پیشرفته، بر شمار طرد شدگان اجتماعی افزوده می‌شود. از پیامدهای گسترش بازار کاپیتالیستی، جهانی شدن اقتصاد است که دولت‌های ملی در برابر آن بیش از همیشه ناتوانند. در همان حال، جهانی شدن مبادلات اقتصادی و نقل و انتقالات مالی، نظام را شکننده‌تر کرده و دورنمای اختلالی همه‌جاگیر در عملکرد آن را پیش چشم می‌آورد. بی‌اعتباری احزاب سیاسی کلاسیک، بحران در امر نمایندگی^{۴۲} و کناره‌گیری شهروندان از وظایف مدنی^{۴۳}، جعلی‌گری فرسودگی و از نفس افتادگی شکل لیبرالی دموکراسی را نشان می‌دهد.

تجدید حیات هویت‌های جمعی نشانگر آن است که حکومت‌هایی که در آینده نه فدرالیسم و نه اصل خودمختاری فرهنگی را پذیرا شوند، محکوم به کشمکش‌ها و درگیری‌های بی‌پایان خواهند بود.

پس اگر چرخه مدرنیته پایان می‌پذیرد، سده‌ای که در پیش است بایستی چیزهای بی‌سابقه‌ای برای ما به ارمغان آورد. سده بیست و یکم در وهله اول سده جریانهای غیرمادی خواهد بود. جریانهای ارتباطی، جریانهای مالی و جریانهای تکنولوژیک در یک چشم به هم زدن از این سر دنیا به آن سر دنیا کشیده می‌شود.

سده بیست و یکم، سده افول آمریکا و قدرت‌یابی کشورهای «نو» خواهد بود: چین، روسیه، هند، ایران و مصر.^{۴۴} اروپا که در شرایط دشواری بسر می‌برد بار دیگر ناگزیر است با سرنوشت خود روبرو شود. و جنگ‌هایی روی خواهد داد که تاکنون مانندشان دیده نشده است. هیچکس را از رویارویی بزرگ جهانی که به فروکاستگی ادعاهای «جهانشمولی» ارزشهای غربی خواهد انجامید، گریزی نخواهد بود.

جهانی شدن مسائل و مشکلات، واقعیتی است که از هم‌اکنون احساس می‌شود. خاطره سده گذشته ممکن است آتش حسرت‌هایی بیهوده را دامن بزند. سخن بر سر این نیست که بدانیم چگونه می‌توان از پیدایش یک نظم نوین جهانی جلوگیری کرد، بلکه سخن بر سر این است که بدانیم این نظم چگونه ساخته می‌شود و از میان برنامه‌های رقیب کدام پیروز خواهد گردید؛ سخن بر سر این است که بدانیم آیا می‌توان اجتماعات زنده را دگر باره سازماندهی و منسجم ساخت، یا این که ماشین خردکننده یکسان‌سازی، تنوع فرهنگ‌ها و اقوام و ملت‌های جهان را در مسیر خود له خواهد کرد. دو نیرو در برابر هم صف‌آرایی کرده‌اند: از یک سو، اقتصاد، مالیه و تکنولوژی؛ از سوی

■ «سرنوشت جهان، نه در پیکار میان نیروهای راست‌گرا و چپ‌گرا، لیبرالیسم و سوسیالیسم، بلکه در رویارویی نیروهای هویت‌گرا (دینی، ملی، قومی) و نظام تکنیک‌سالار غربی آمریکا مدار رقم زده خواهد شد.»

■ آنچه از حرکت می‌ایستد، چرخه مدرنیته است و بحران مدرنیته در وهله نخست، بحران مبانی آن است: اعتقاد به پیشرفت؛ اطمینان به این که اقتصاد در حکم سرنوشت آدمی است؛ این باور که انسان با زیرپا گذاردن وابستگی‌ها و تعلقات اجتماعی‌اش نیک‌بخت‌تر و برتر خواهد بود.

■ ایدئولوژی مدرن بر سه رکن استوار بود: دموکراسی لیبرالی، بازار کاپیتالیستی و دولت ملی. اینها نیز دچار بحران گشته‌اند.

■ سده بیست و یکم، سده افول آمریکا و قدرت‌یابی کشورهای «نو» خواهد بود: چین، روسیه، هند، ایران و مصر.

■ دو نیرو در برابر هم صف‌آرایی کرده‌اند: از یک سو، اقتصاد، مالیه و تکنولوژی؛ از سوی دیگر، نیروهای مقاومت‌کننده سیاسی و مذهبی، فرهنگی و اجتماعی.

گردید و بدین سان دوره فرمانروایی سرخوردگی‌ها، دروغ‌ها و دودلی‌ها آغاز شد. سده بیستم غرقه در معجون عجیبی از بی‌تفاوتی و هیستری به سرآمد. راستی که زمان بسیاری را هدر دادیم.

اما پایان سده بیستم بسی بیش از پایان یک سده است. نگاهی کوتاه به تاریخ بیندازیم. تاریخ رژیم پشینی^{۴۵} پیش از هر چیز تاریخ قدرت‌یابی و شکوفایی بورژوازی بود.^{۴۶} بورژوازی با انقلاب ۱۷۸۹ به قدرت رسید و به نام مردم، آریستوکراسی را برانداخت، اما در واقع خداوندگار جدیدی برای مردم آفرید. در سده نوزدهم، پیروزی روزافزون لیبرالیسم، قدرت‌یابی علم‌گرایی و صنعت‌گرایی، و از خودبیگانگی ناشی از کار، واکنش برحقی پدید آورد: سربرآوردن نهضت کارگری. سوسیالیسم اوج گرفت، اما به زودی دچار کژراهه مارکسیستی شد. مارکسیسم به مبارزه با اندیشه‌های لیبرالی برخاست، ولی خود از همان سرچشمه‌های لیبرالیسم می‌نوشید^{۴۷} و شکل تازه‌ای از استبداد و دلمشغولی‌های اقتصادگرایانه را ابداع کرد. در ۱۹۱۷، پیروزی کمونیسم در روسیه واکنش جدیدی برانگیخت: ایدئولوژی‌ها و حکومت‌های فاشیستی کوشیدند بر اختلاف‌های اجتماعی موجود چیره شوند، که این امر به خودی خود ستایش‌انگیز بود، ولی آنها نیز به نوبه خود به کژراهه افتادند: با تکیه کردن فزون از اندازه به ارزشهای بورژوازی و با فروغ‌نیلدن در ملت‌گرایی تجاوزگرانه، ارتش‌گرایی، دولت‌گرایی و نژادگرایی. سرانجام، حکومت‌های فاشیستی بر اثر

دیگر، نیروهای مقاومت کننده سیاسی و مذهبی، فرهنگی و اجتماعی. و در حال حاضر چهار پرسش حیاتی در برابر ماست: پیوندهای اجتماعی را چگونه می توان احیاء کرد، با یقین به این که اگر اقتصاد آنها را نابود سازد، سیاست هیچگاه قادر به برقرار کردنشان نیست؟ چگونه می توان با بهره برداری از چشم اندازهای دوران پس از حقوق بگیری^{۴۵} از «تمدن مبتنی بر کار» خارج شد؟ چگونه می توان يك دموکراسی اساسی بر پایه مشارکت همگان پدید آورد، یا به بیان دیگر مفهوم شهروند بودن انسانها را زنده کرد؟ و بالاخره: تصاویر ترکیبی^{۴۶} و «واقعیت های بالقوه» که تاروپود زندگانی آینده ما را تشکیل می دهند، ما را به سوی چه جهانی خواهند کشاند؟

امروز جامعه در حال از هم پاشیدن است؛ از درد نیافریدن چیزهای تازه، تمامیت تاریخ خود را به تباهی کشانده و سربر محدودیت های خویش فرو می کوبد. عادت بر این است که این حالت را انحطاط بنامند؛ ولی بهتر است آن را عدم خلاقیت و نیز «هیچ گرایی» (نیهیلیسم) بیخوانیم. اما از یاد نبریم که هیچ گرایی فقط به معنای هرج و مرج و آشفتگی نیست، بلکه هم به معنای از هم پاشیدگی است و هم به معنای نوید، هم به معنای تلاشی شدن است و هم خبر از ترکیب و تشکل جدیدی می دهد.

ارنست یونگر می گوید «هیچ گرایی» مقطعی از پایان يك چرخه است که در آن «نظمی جدید تا اندازه زیادی استقرار یافته بی آن که ارزشهای مرتبط با آن هنوز آشکار شده باشند».

از یونگر بگوئیم. سده بیستم، زمانی پایان می پذیرد که ارنست یونگر از مرز صد سالگی گذشته است.^{۴۷} او مظهر و نمونه انسانی است که از آغاز تا پایان سده ای را پیموده است؛ سده ای که با توالی چشمگیر و تراژیک سرباز، کارگر، شورشی و بی قانون (l'Anarque)^{۴۸} شکل گرفته است. سن و تجربه یونگر این حق را به او می دهد که پیام آور عصر ما باشد، و از همین روست که باید به سخنان وی درباره پیکار نهایی خدایان و «تیتانها»^{۴۹} در سده بیست و یکم گوش فرا داد.

یونگر در کتاب درباره درد می نویسد: «ما را حالت مسافرانی است که دیرزمانی روی دریاچه ای یخ زده که سطح آن در پی دگرگونی دمای هوا شکاف برداشته و به صورت قطعه های یخ درآمده است، راه پیموده اند. بخش ظاهری ایده های عمومی در حال فروریختن است و اعماق آن که همواره وجود داشته، از خلال شکاف ها و ترک خوردگی ها به گونه ای مبهم می درخشد».

او در کتاب دیگرش به نام گره کور می نویسد: «نبرد بین امپراتوریهای دیرینه و نو، در دو سوی گره کور، بین روشنائی و تاریکی (خبر و شر) همواره نامشخص و بیهوده خواهد ماند. نبرد فرجامین، نه میان تصویرها و بت ها^{۵۰} خواهد بود، و نه میان کشورها، قوم ها و ملت ها، نژادها و قاره ها؛ بلکه در روان بی کرانه آدمی و در درون و وجدان او دنبال خواهد شد»^{۵۱}.

□□ پی نویسهها

۱. بازگشت تاریخ: شامگاه بلوک بندی ها و پگاه ملت ها، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، مهر و ابان ۱۳۷۰، شماره ۵۰-۴۹.
۲. نخستین شماره این نشریه در مارس ۱۹۶۸ انتشار یافت و تاکنون مضامین گوناگونی در آن مورد بحث و نقادی قرار گرفته است. هدف از ایجاد آن، کار و پژوهش بنیادی در گستره های گوناگون فرهنگ بشری (فلسفه،

اخلاق، سیاست، اقتصاد، تاریخ، علوم، هنر و...)) بوده است. اسامی بیش از دوست شخصیت فرانسوی و خارجی در فهرست دستداران و حامیان آن به چشم می خورد. آرتور کاستلر (A. Castler)، میرته الیاده (M. Eliade)، ژول مونرو (J. Monnerot) و کنراد لورنز (K. Lorenz) از آن جمله اند. نشریه مکتب نوین در هجده کشور جهان دارای دبیرکل است و این سمت در ایران به من واگذار شده است. - م.

3. Alain de Benoist / Le grain de sable. Jalons pour une fin de siècle / Labyrinth / Novembre 1994.

4. Metapolitique.

۵. بیوشیمیست فرانسوی (۱۹۷۶-۱۹۱۰). تحقیقات او در زمینه زیست شناسی مولکولی دارای شهرت جهانی است و در سال ۱۹۶۵ برنده جایزه نوبل گردید. - م.

۶. تاریخ نگار فرانسوی (۱۹۸۶-۱۸۹۸). برجسته ترین کارشناس مطالعه تطبیقی اساطیر و سازمان اجتماعی اقوام هند و اروپایی و عضو پیشین آکادمی فرانسه. - م.

۷. فیلسوف معاصر فرانسوی، مؤلف کتاب «از بهشت تا آرامشهر» - م.

۸. نویسنده و جامعه شناس معاصر فرانسوی که گویا کتابی در باب جامعه شناسی انقلاب نوشته است. - م.

۹. نمی شناسم. - م.

۱۰. فیلسوف آلمانی (۱۹۲۸-۱۸۷۴) که او را «نیچه کاتولیک» نامیده اند. - م.

۱۱. جامعه شناس آلمانی (۱۹۳۶-۱۸۵۵). - م.

۱۲. نویسنده فرانسوی (۱۹۷۲-۱۸۹۵) و عضو پیشین آکادمی فرانسه. - م.

۱۳. نویسنده و تاریخ دان رومانیایی (۱۹۸۶-۱۹۰۷). کارشناس تاریخ ادیان و بررسی اسطوره ها. - م.

۱۴. فیلسوف و منطق دان انگلیسی (۱۹۷۰-۱۸۷۲) و برنده جایزه نوبل ادبیات در سال ۱۹۵۰. - م.

۱۵. متفکر و نویسنده بزرگ آلمانی که صد سالگی او توسط نشریه Éléments در ماه ژوئن گذشته در پاریس جشن گرفته شد. - م.

۱۶. نمی شناسم. - م.

۱۷. فیلسوف آلمانی (۱۹۰۰-۱۸۴۴). - م.

۱۸. فیلسوف آلمانی (۱۹۷۶-۱۸۸۹). - م.

۱۹. حقوق دان و سیاست شناس آلمانی (۱۹۸۵-۱۸۸۸). - م.

۲۰. فیلسوف و تاریخ دان آلمانی (۱۹۳۶-۱۸۸۰). - م.

۲۱. نمی شناسم. - م.

۲۲. در ماه اوت ۱۹۰۰ در بوخارست به جهان آمد و در اکتبر ۱۹۸۸ در پاریس چشم فرو بست. وی در ۱۳ سالگی رومانی را ترک گفت و در پاریس ساکن شد. استغاف لوپاسکو در گستره های گوناگون فرهنگ بشری چون فیزیک، ریاضیات، فلسفه، منطق، جامعه شناسی و روانشناسی آثار از زنده ای از خود به جای گذاشته و او را به حق می توان یکی از بزرگترین فیلسوفان سده بیستم که ناشناخته مانده است به شمار آورد. - م.

۲۳. نویسنده انگلیسی (۱۹۳۰-۱۸۸۵). - م.

۲۴. نویسنده ایتالیایی (۱۹۴۴-۱۸۷۶). مُبدع آینده شناسی. - م.

۲۵. فیلسوف و تنورسین سوسیالیست فرانسوی (۱۸۶۵-۱۸۰۹). - م.

۲۶. نویسنده فرانسوی (۱۹۲۳-۱۸۶۲). - م.

۲۷. رفتارشناس و جانورشناس اتریشی (۱۹۸۹-۱۹۰۳). یکی از بنیانگذاران رفتارشناسی مدرن که در باب مبانی زیست شناختی نظم اجتماعی پژوهش کرده است. برنده جایزه نوبل در سال ۱۹۷۳. - م.

۲۸. روانشناس انگلیسی آلمانی تبار. در سال ۱۹۱۶ در برلن متولد گردید و در سال ۱۹۳۴ آلمان را ترک کرد و در انگلستان ساکن شد. استاد روانشناسی در دانشگاه لندن. کتابهای مهمی در باب ژنتیک رفتار، هوش و بهره هوشی و بیماریهای روانی از وی به جا مانده است. - م.

۲۹. اقتصاددان و جامعه شناس آلمانی (۱۹۲۰-۱۸۶۴). - م.

۳۰. جامعه شناس و اقتصاددان ایتالیایی (۱۹۲۳-۱۸۴۸). - م.

به سیاست داخلی را - موضوعی که قطعاً اطلاعات شما درباره آن بیش از من است - نباید نادیده گرفت.

اینجا و آنجا، بسیاری از ناظران آگاه اظهار می‌دارند که ایران در حال حاضر قبل از هر چیز در صدد دستیابی به سلاح اتمی است. من شخصاً این امر را تأیید می‌کنم چرا که معتقدم خطرناک و زیانمند است که در این منطقه فقط حکومت اسرائیل دارای سلاح اتمی باشد. چون این امر باعث می‌شود که اسرائیل نسبت به تمامی خاورمیانه، به ناحق در موضع قدرت قرار گیرد. این موضوع در مورد عراق نیز صدق می‌کند. من از تضادها و خصومت‌هایی که میان ایرانیان و عراقی‌ها ممکن است وجود داشته باشد، بی‌خبرم ولی در هر حال احساسم این است که همه این اختلافات و تفرقه‌ها نهایتاً به سود نظام غربی آمریکا مدار تمام خواهد شد.»

۴۵. در روزگار ما درآمد انسانها اساساً بستگی دارد به حقوقی که درازای انجام کاری دریافت می‌کنند. دوران پس از حقوق‌گیری دورانی است که جایگزین دوران کنونی خواهد شد. - م.

۴۶. *les images de synthèse* منظور از تصاویر ترکیبی، روشهای تکنولوژیک بسیار مدرنی است که امکان آن را فراهم کند که تصاویری ظاهراً واقعی ساخته شود (مانند حقه‌های سینمایی). - م.

۴۷. نشریه *Éléments* به مناسبت صدمین سال ارنست یونگر مجلس بزرگداشتی در ۲۱ ژوئن گذشته در پاریس برگزار کرد. در کارت دعوتی که به این مناسبت چاپ شد نوشته بودند: صدسالگی یک آریستوکرات

«ارنست یونگر متولد ۲۸ مارس ۱۸۹۵ در هایدلبرگ، در سال ۱۹۱۴ به خدمت ارتش آلمان درآمد. با ۱۴ جراحات جنگی، نشان لیاقت و کتاب خاطراتی برابته و چشمگیر به نام «توفان‌های پولادین» از جنگ بازگشت. ارنست یونگر که نزدیک به محافل بلشویک‌های ملی به‌شمار می‌آمد در سال ۱۹۳۲ کتاب اساسی و مهمی منتشر ساخت به نام «کارگر» که به گفته خود او «... حامل جوهر قهرمانانه بنیادینی است که زندگی تازه‌ای را تعیین می‌کند.» یونگر که مخالف نازیسم بود، دست به خودتبعیدی زد. در سال ۱۹۴۴-۴۵، نوشته‌ای از وی خطاب به جوانان با عنوان «صلح»، دست به‌دست می‌گشت. پس از پایان جنگ، یونگر کار نویسندگی خود را دنبال کرد: سفرنامه‌ها، انتشارات خاطرات روزانه‌اش، راه انداختن نشریه *Antaios* با همکاری میرته الیاده در سال ۱۹۵۹، نگارش رساله‌های گوناگون و غیره. امروز، ارنست یونگر بزرگترین نویسنده زنده آلمانی است. او که شاهد روشن بین عصر ما، مبشر اندیشه‌های نو و عالیم اخلاق است ما را به تفکر و تأمل درباره آینده جهان فرا می‌خواند.»

شماره ۴۸ نشریه *Nouvelle Ecole* که در اوایل سال ۱۹۹۶ چاپ و منتشر گردید، یکسره به ارنست یونگر اختصاص داده شده و ویژه‌نامه ارزشمندی است برای شناخت یونگر و آثار وی. - م.

۴۸. اشاره ایست به شخصیت اصلی در *رمان ارنست یونگر Eumeswil*: این شخصیت از نظر ذهنی و روانی خود را فراسوی رویدادها نگاه می‌دارد و بر جهان تسلط دارد، بی‌آن که خود را درگیر آن سازد. - م.

۴۹. *Titans* خدایان یونانی که پیش از زئوس و خدایان المپ بر جهان فرمانروایی می‌کردند و مقهور آنان شدند. برخی از آنان پس از شکست، در تارتاروس (در اساطیر یونانی - رومی منطقه‌ای از دوزخ و جایگاه بدکاران و گناهکاران بزرگ) به بند کشیده شدند و برخی دیگر با زئوس اعلام همبستگی کردند. - م.

۵۰. اشاره‌ای است به جدل و مرافعه در مورد تصاویر که بر تمامی ادیان ابراهیمی اثر گذاشته است، مانند منع و تحریم تصویرسازی در ادیان یهودی و اسلام. و یا آموزه‌ای به نام *iconoclasme* که در امپراتوری بیزانس توسط چند امپراتور رسمیت یافت مبنی بر این که تصویرگری و برستش تصاویر حضرت عیسی مسیح (ع) و قدیسین نوعی بت‌پرستی تلقی می‌گردد و ممنوع است. - م.

۵۱. و این آیا همان پیکار سه‌نظامی وانگره مینو در آئین زرتشتی نیست؟

31. Holisme.

32. Communauté.

۳۳. آلن دوبنوا و همفکران وی معتقدند که عصر نظامهای سرچشمه گرفته شده از ایدئولوژیهای چپی و راستی سپری گشته و در روزگار ما معیارها و موازین چپ - راست دگرگونه شده است. آنان در جستجوی نظام ارزشی جدیدی برای جهان آینده اند و در همین راستا «کانون تحقیقات و مطالعات تمدن اروپائی» (GRECE) در بیست و هشتمین کنگره ملی خود که در نوامبر ۱۹۹۴ در پاریس برگزار شد، موضوع زیر را به بحث گذاشت: چپ - راست: پایان یک سیستم.

۳۴. از نظر آندره گرز (André Gorz) یکی از متفکران معاصر که ایدئولوژی کار را به شدت به باد انتقاد گرفته است، «عقلانیت اقتصادی خاص اقتصاد بازار، به گونه‌ای ریشه‌ای و بنیادی کار را از زندگی جدا ساخته است. ضرورت‌های اقتصاد بازار، کار را به صورت فعالیتی انتزاعی و وظیفه‌ای درآورده که قادر نیست کمترین معنا و مفهومی به زندگی فرد ببخشد؛ و این امر خود یکی از بزرگترین عوامل از خودبیگانگی انسان مدرن است.» - م.

۳۵. از سال ۱۸۵۰ تاکنون، در کشورهای غربی بهره‌وری به طور متوسط ۱/۵ تا ۳ درصد افزایش داشته است. در این کشورها امروزه ۲۰ بار بیش از یک قرن و نیم پیش تولید می‌شود. ولی آیا می‌توان گفت که مردم این کشورها بیست برابر خوشبخت‌تر شده‌اند؟ یا حتی دو برابر؟ ساده‌ترین پاسخی که می‌توان داد این است که بگوئیم جای شک و تردید است. - م.

36. *Le grain de sable. Jalons pour une fin de siècle / Labyrinthe, 1994 / p. 16.*

۳۷. همانجا، صفحه ۱۷.

۳۸. همانجا، صفحه ۱۱۵.

۳۹. منظور رژیم پادشاهی پیش از انقلاب فرانسه است. - م.

۴۰. نگاه شود به: روح بورژوازی، آلن دوبنوا ترجمه ش - رستگار، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۲، شماره ۶۸-۶۷.

۴۱. برداشت و تصور از انسان به منزله «انسان اقتصادی» که از آدم‌اسمیت و مکتب وی سرچشمه می‌گیرد، پایه و اساس لیبرالیسم و مارکسیسم است. این دو، دو قطب مخالف در یک نظام ارزشی اقتصادی را می‌سازند. سرمایه‌داری از «استثمارگر» و سوسیالیسم مارکسیستی از «استثمار شده» دفاع می‌کند. اما هر دو سیستم دچار از خودبیگانگی اقتصادی است. - م.

۴۲. منظور این است که اعضای پارلمان دیگر به درستی نماینده منافع کسانی که آنان را برمی‌گزینند نیستند و پاسخگوی آمال و آرزوهای مردم به‌شمار نمی‌آیند. - م.

۴۳. منظور این است که مردم نسبت به امور عمومی بی‌علاقه شده‌اند و رأی نمی‌دهند؛ از جهان بیرون گسسته و به قلمروی خصوصی پیوسته‌اند و غیره. - م.

۴۴. پس از ترجمه این مقاله طی نامه‌ای از آلن دوبنوا خواهش کردم که مابقی پیش‌نگری خود درباره آینده ایران را اعلام دارد تا همراه این مقاله تقدیم خوانندگان ارجمند ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی گردد. وی بعنوان پاسخ در نامه ۱۷ فوریه ۱۹۹۶ خطاب به نویسنده این سطور نوشت: «در نامه پنجم اوت خود مقاله کوتاهی درباره آینده ایران از من خواسته بودید. همان‌گونه که می‌دانید من کارشناس این منطقه از جهان نیستم - و دوست ندارم درباره موضوعاتی که به خوبی نمی‌شناسم موضع‌گیری نمایم. با اینهمه، به نظر من بدیهی است که نقش ایران در سالهای آینده مهم‌تر و چشمگیرتر خواهد شد. قدمت تاریخ و تمدن ایران، موقع ژئوپلیتیک آن، اهمیت جغرافیایی و جمعیت این کشور، همه اینها اجازه چنین پیش‌نگری را به من می‌دهد. اما روشن است که آینده ایران ضمناً به سلسله‌ای از عوامل نسبتاً پیش‌بینی‌نشده بستگی دارد: تحولات روسیه (و جمهوری‌های مسلمان‌نشین)، تحول اسلامگرایی در جهان، تحول روابط ایران با دیگر کشورهای مسلمان که موضوع پیچیده‌ای است؛ و در این میان عوامل مربوط